

تبیین مبانی نقلی و عقلی مردم‌سالاری دینی

احمد آقایی میبیدی* / محمدرضا کریمی والا**

چکیده

در فلسفه سیاست که در آن به مسائلی، نه با دغدغه‌های کاربردی علم سیاست، بلکه مرتبط با جنبه‌های نظری و مبنایی این علم پرداخته می‌شود؛ نقش اراده مردم در فرآیند حاکمیت یکی از مباحث اساسی است. اهمیت این بحث، این سؤال را به‌طور جدی مطرح می‌سازد که تحفظ همزمان بر نقش اراده الهی و اراده مردم در استقرار و بقای حاکمیت دینی از چه مبانی نقلی و عقلی برخوردار است؟ یافته‌های نظری این پژوهش که با شیوه اسنادی و تبیینی و با بهره‌گیری از ادله نقلی و عقلی حاصل شده است بدین قرار است که در مردم‌سالاری دینی از یک سوی مالکیت و حاکمیت حقیقی عالم هستی به ویژه انسان‌ها از آن خداست و اسلام تنها آیین سامان‌بخش حیات انسان در تمام عرصه‌هاست و از دیگر سوی به اقتضای اراده تکوینی خداوند، انسان اختیار تعیین سرنوشت خویش را دارد و حاکمیت اسلام تنها از رهگذر عمل به قوانین اسلام از روی اراده و اختیار انسان‌هاست؛ اما این اختیار نه منشأ حقانیت و مشروعیت حاکمیت اسلام، بلکه خاستگاه عینیت و عامل بقای حاکمیت اسلام و حاکمان الهی است.

*. دانشجوی دکتری مدرسی معارف، رشته مبانی نظری اسلام (نویسنده مسئول) aghaiahmad@gmail.com
**. عضو هیات علمی دانشگاه قم، دانشکده معارف r.karimivala@qom.ac.ir
تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۳۱ تاریخ پذیرش: ۹۷/۹/۲۵

کلیدواژه‌ها

مردم - سالاری دینی، حاکمیت بالذات خداوند، اسلام، مبنای نقلی و عقلی

مقدمه

سامان‌دهی حیات اجتماعی بر پایه عدالت، امنیت و رفاه اجتماعی به عنوان بسترهای رشد و تعالی انسان تنها از طریق ایجاد قانون و حکومت میسر است و این امر بدیهی از دیرباز دغدغه بشر بوده و در مباحث فلسفه سیاسی از مسائل مسلم محسوب می‌شود.

ارسطو در باب لزوم حکومت، معتقد به غریزی بودن حکومت است که در همه آدمیان نهفته است تا با یکدیگر اجتماع کنند و به قانون گردن نهند و کسی که لزومی به تشکیل حکومت نمی‌بیند یا به ذات خویش متکی و بی‌نیاز از دیگران است مانند خداوند یا حیوانی فاقد عقل است (ارسطو، ۱۳۴۹: ۶).

افلاطون نیز معتقد است: «تحصیل حیات بافضیلت برای افراد بشر جز به وجود دولت ممکن نیست، زیرا طبیعت انسان به حیات سیاسی و زندگی اجتماعی متمایل است بنابراین وجود دولت از امور طبیعی است که انسان از آن بی‌نیاز نیست» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۶۴).

بر اساس همین نیاز حیاتی بشر به نظام سیاسی و حکومت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اولین فرصت ممکن، در مدینه، حکومت تشکیل دادند و خود شخصاً زعامت امور مسلمین را به عهده گرفتند (سبحانی، ۱۳۶۲: ۱۰).

البته گروهی نیز بوده‌اند که ضرورت حکومت را انکار می‌کنند. خوارج در صدر اسلام از این دسته‌اند.

آنان بر این باور بودند که تشکیل حکومت واجب نیست و هر فرد مسلمانی باید به امر به معروف و نهی از منکر بپردازد (حنا الفاخوری و خلیل الجبر، ۱۳۶۷: ۱۱۱-۱۱۳)؛ امیرمؤمنان علی علیه السلام در ردّ گمان آن‌ها فرمودند: «آن‌ها (خوارج) می‌گویند: هیچ‌کس جز خداوند حق زمامداری ندارد، درحالی که مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت به کار خود مشغول و کافران نیز بهره‌مند شوند و مردم در استقرار حکومت زندگی کنند. به وسیله حکومت بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن می‌توان با دشمنان مبارزه کرد، جاده‌ها امن و امان و حق مستضعفان از نیرومندان گرفته می‌شود و در این مسیر نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان خواهند بود» (نهج البلاغه: خطبه ۴۰). آن حضرت برای بیان ضرورت حاکم، می‌فرمودند: «فرمانروای ظالم بهتر از

[بی‌قانونی و] فتنه و آشوب همیشگی است» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۵ / ۳۵۹).

آنارشیست‌ها نیز لزوم حکومت را انکار می‌کنند. به باور آنان، بشر می‌تواند زندگی خود را با اصول اخلاقی اداره کند و نیازی به تشکیل حکومت نیست و یا لاقلاً معتقدند که باید به سمتی حرکت کنیم که نیازی به حکومت نباشد (آقابخشی، ۱۳۶۳: ۲۲). در نقد چنین تصویری، علامه مصباح یزدی می‌فرماید:

«شکی نیست که تصور فوق‌خیال‌پردازانه است. کسانی که واقعیت‌های زندگی انسان و واقعیت‌های جامعه انسانی را می‌شناسند و کسانی که به تاریخ بشریت و جوامع گذشته و حال آگاه‌اند، هیچ‌گاه احتمال نمی‌دهند که لاقلاً در آینده نزدیک وضعیتی پیش می‌آید که بر اثر رواج و گسترش ارزش‌های اخلاقی در بین مردم، همه خود به خود، کار نیک انجام می‌دهند و سراغ کار بد نمی‌روند؛ هیچ‌کس دروغ نمی‌گوید، خیانت نمی‌کند، نظر سوء به مال و ناموس مردم نمی‌ورزد، تجاوز به حقوق مردم نمی‌کند و همین‌طور در ارتباط با مسائل بین‌المللی نیز هیچ کشوری به همسایگان خود تجاوز نمی‌کند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲ / ۳۵).

اما فارغ از نقض و ابرام در ضرورت حکومت، یکی از مباحث اساسی در فلسفه سیاست «نقش اراده مردم در فرآیند قدرت» است. این بحث در حاکمیت‌های دینی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد و این سؤال به طور جدی مطرح می‌شود که نقش اراده‌های مردم در استقرار و استمرار حکومت دینی چیست؟ آیا مردم-سالاری در حکومت‌های دینی به معنای دینی و دموکراتیک بودن همزمان حکومت است؟ اگر چنین است مبانی نقلی و عقلی آن چیست؟

پژوهش پیش رو، درصدد تبیین مبانی نقلی و عقلی نقش اراده الهی و اراده مردم در استقرار و بقای حاکمیت دینی است به گونه‌ای که ضمن تحفظ بر حاکمیت بالذات خداوند و سامان‌دهی نظام-های حقوقی و سیاسی جامعه بشری تحت اراده الهی، حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش نیز محفوظ باشد و مشارکت شهروندان در مسائل حاکمیتی از نقش محوری برخوردار شود. فرضیه این پژوهش بر همراهی مشروعیت الهی و محوریت نقش مردم در استقرار و استمرار حاکمیت دینی استوار است که در مسیر اثبات آن از مبانی نقلی و عقلی بهره خواهیم برد.

پیشینه پژوهش

گفتگو و مناقشه بر سر چیستی و چگونگی حکومت مردمی که در عین حال نسبتی با دین و چارچوب‌های آن داشته باشد موضوعی بی‌سابقه نیست و چنین الگویی از حکومت، از دیرباز از سوی اندیشه‌ورزان این حوزه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است؛ اما در پی برخی چالش‌ها و مجادله‌های نظری در رابطه مفهوم مردم‌سالاری و نوع حکومت در ایران، در سال ۱۳۷۷ برای نخستین بار مقام معظم رهبری برای توصیف و تبیین نظام جمهوری اسلامی از تعبیر مردم‌سالاری دینی استفاده و آن را رویکرد مشخص جمهوری اسلامی مطرح کردند. (مقام معظم رهبری ۱۳۷۷/۱۲/۴) و بدین ترتیب مجالی برای اندیشه‌ورزی در این زمینه فراهم آمد و برخی از پژوهشگران کوشیدند تا از ابعاد گوناگون آن را مورد بررسی قرار دهند. (سدید پور، ۱۳۹۴: ۷۳) با این حال نوشتار ویژه‌ای در موضوع پژوهش پیش رو، ملاحظه نشده است.

مراد از نظام مبتنی بر مردم‌سالاری دینی

مردم‌سالاری دینی اصطلاحی نوپدید در گفتمان سیاسی است که برخاسته از مبانی سیاسی اسلام و آموزه‌های نبوی و علوی است تا ضمن حفظ حقوق مردم در حوزه ساینست و اداره امور جامعه اصول و مبانی دینی تجلی یابد و از معایب دموکراسی غربی برحذر باشد.

مراد از نظام مردم‌سالاری دینی، نظامی است که در چارچوب آموزه‌های اسلام، سیره حکومتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام برای تأمین سعادت و تعالی دنیوی و اخروی انسان‌ها، سامان یافته و در آن هم حاکمیت خداوند و هم حاکمیت مردم معتبر است.

در واقع مردم‌سالاری دینی، عبارت است از حاکمیت یافتن اراده‌ی مردمی که چارچوب هنجارها و ارزش‌های دینی را برای نظام سیاسی حاکم بر خود، آزادانه پذیرفته‌اند و از مهم‌ترین ویژگی‌های آن، تحفظ بر کرامت انسان، عدالت محوری و برابری قانونی بر محوریت شریعت الهی، مشارکت مردم در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، نظارت بر قدرت سیاسی و پاسخگو بودن مسئولان به مردم و ... می‌باشد.

مقام معظم رهبری، در تبیین شأن حاکمیتی مردم در نظام مردم‌سالاری دینی می‌فرماید: «اولاً، مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست؛ این طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه کاملی داشته باشیم؛ نه خود این مردم‌سالاری هم متعلق به دین است. انتخاب مردم یکی از دو بخش مردم‌سالاری دینی است. مردم بایستی انتخاب کنند،

بخواهند، بشناسند و تصمیم بگیرند تا تکلیف شرعی درباره آنها منجز بشود. سر دیگر قضیه مردم-سالاری (دینی) این است که حالا بعد از آن که من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آنها وظایف جدی و حقیقی داریم» (خامنه‌ای: ۱۳۷۹).

بنابراین نظام مبتنی بر مردم-سالاری دینی بر دو قائمه حاکمیت الهی و حاکمیت مردمی استوار است که در ادامه مطالب، نحوه ارتباط آنها را در تبیین نقلی و عقلی بررسی خواهیم نمود.

مبانی نقلی مردم-سالاری دینی

در اندیشه سیاسی غرب حاکمیت الهی یا تئوکراسی، عبارت است از قدرت مطلقى که خداوند در اختیار حاکم قرار داده است که در دوران باستان پادشاه، نماینده خدا بر روی زمین بود (پرویزی فر، ۱۳۲۹: ۱/ ۳۸۵) و در قرون وسطی، کلیسا سلطان را «ظل الله» معرفی می کرد که از جانب خداوند مأمور اداره مردم هست و تنها در برابر خداوند مسئول بوده و این مأموریت الهی قدرت آنان را مشروع می ساخت و مردم موظف به اطاعت از آنان بودند (مدنی، ۱۳۶۶: ۵/ ۳۴-۳۷). موضع اسلام در مورد حاکمیت الهی کاملاً متفاوت با تفکر سیاسی غرب راجع به حاکمیت الهی است.

از منظر اسلام، حاکمیت و ولایت به طور انحصاری، حقیقی و بالذات از آن حقیقت لایزال الهی است و هرگز قابل انتقال و تجزیه نمی باشد؛ این بدان روست که به طور حقیقی جهان مملوک خداست:

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ مقدس و والا و پرخیر و برکت است آن (خدایی) که ملکیت حقیقی و حاکمیت بر جهان هستی در دست (قدرت) اوست (زیرا آفرینش و حفظ و تدبیر آن تحت اراده اوست) و او بر هر چیزی تواناست» (ملک: ۱).

و هیچ موجودی در عالم از حوزه قدرت او خارج نیست:

«وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ به اندازه سنگینی ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از علم او دور نخواهد ماند و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر، مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است» (سبا: ۳).

موجودات عالم، برای راه‌یابی به کمال وجودی خود تحت تدبیر و اراده الهی است:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است» (طه: ۵۰).

به اقتضای این حاکمیت بالذات الهی بر تمام هستی، خداوند، انسان را صاحب اراده و اختیار آفریده است تا خود عهده‌دار سرنوشت خویش باشد:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس» (انسان: ۳)؛

و بر اساس همین اراده الهی، فرجام هر قوم و ملتی نیز در گرو اراده خودشان است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود» (رعد: ۱۱).

در این میان، انسان عاقل، قانون صادره از سوی حاکم حقیقی عالم را کامل‌ترین قانون، لازم‌الاتباع و حق می‌یابد.

آیات قرآن کریم، دین اسلام را آیین حق، جامع و جاودانه معرفی می‌کند.

از نگاه قرآن کریم، خداوند سبحان که یگانه حق مطلق و محض است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (حج: ۶۲) و منشأ حقانیت هاست: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (سجده: ۳)؛ دین مقدس اسلام را از سوی خداوند، به عنوان دین حق معرفی می‌نماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ؛ اوست خدائی که رسول خود (محمد مصطفی) را با دین حق برای هدایت فرستاد» (صف: ۹).

از این منظر، اسلام کامل‌ترین و جامع‌ترین آیین است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ امروز (عید غدیر خم) دین شما را به حد کمال رسانیدم و

بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برایتان برگزیدم» (مائده: ۳). معنای اکمال دین صعود آن به بالاترین درجه ترقی است به گونه‌ای که پس از آن پذیرای نقص نخواهد بود و لذا در آیه دیگر می‌فرماید: «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ؛ این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم» (نحل: ۱۴).

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید:

«به خدا قسم از آنچه انسان به آن نیاز دارد فروگذار نکرد و به خدا قسم هیچ-کس قادر نیست بگوید: «ای کاش فلان مطلب در قرآن وجود داشت»؛ زیرا هر آنچه انسان نیاز داشته باشد، خداوند در مورد آن، آیه‌ای نازل کرده است» (کلینی، ۱۴۱۸: ۱/ ۵۹، ح ۱).

خداوند در آیاتی از قرآن کریم، می‌فرماید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ؛ این قرآن عظیم جز پند و نصیحت برای اهل عالم نیست» (ص: ۸۷)؛ و یا «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْبَشَرِ؛ این آیات چیزی جز پند و موعظه برای بشر نخواهد بود» (مدثر: ۳۱)؛ و در آیات زیادی، قرآن کریم با عناوینی چون «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، «يَا بَنِي آدَمَ» مخاطبان را مورد خطاب قرار می‌دهد. این بیان‌ها نشانگر شمولیت هدایتگری قرآن برای همه انسان‌ها قطع نظر از رنگ و نژاد و ملیت است (ر. ک: بقره: ۲؛ نساء: ۴)؛ ۱؛ فاطر: ۱۵).

بنابراین اسلام دین حق، جامع و جاودانه است. هرچند که برخی گمان می‌کنند در عصر کنونی به علت عوض شدن سبک زندگی و پیچیدگی امور، کارایی دین محدود شده است؛ اما باید توجه داشت که اسلام دینی فطری است و همین ویژگی آن را جهان‌شمول و جاودانه نموده است، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ پس تو ای رسول مستقیم به جانب آئین پاک اسلام روی آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن» (روم: ۳۰).

با توجه به مطالب پیش گفته روشن می‌شود که شریعت اسلام کامل‌ترین و جامع‌ترین دین از

ناحیه خدای تعالی است و لذا اگر کسی غیر از اسلام، آیینی دیگر را قبول کند، دچار خسران خواهد بود: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ هرکسی غیر اسلام دین دیگری برگزیند از وی پذیرفته نخواهد شد و او در قیامت از زیان کاران است» (آل عمران: ۸۵). بر این اساس، ضروری است که انتظام حیات فردی و اجتماعی انسان تحت تدبیر شریعت اسلام باشد و لذا قرآن کریم می‌فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴)

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده: ۴۵)

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مائده: ۴۷)

همان گونه قرآن کریم، در آیه شریفه دیگری می‌فرماید: «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا؛ آن‌ها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد!» (کهف: ۲۶) در این آیه شریفه، با رد هر گونه شریک برای خدا در مسئله قانون‌گذاری و حکومت، پذیرفتن قانون غیرالهی از هر مقامی، مردود اعلام شده است.

اما تدبیر بر مبنای شریعت اسلام، چگونه تحقق‌پذیر است؟ پرواضح است که نزول خدای تعالی و جسم‌وارگی او برای اجرای قوانین خود، مخالف عقل است. امری که مسیحیان بدان معتقدند و می‌گویند خداوند به شمائل عیسی مسیح، بر روی زمین آمده است (میشل، ۱۳۷۷: ۱۶) به باور آنان، تجسیم خداوند، اگرچه غیرعقلانی است؛ اما باید به آن ایمان آورد: «قضیه تجسد، قضیه‌ای است که با عقل و منطق و حس و ماده و مصطلحات فلسفی تناقض دارد؛ ولی ما تصدیق می‌کنیم و ایمان داریم که آن ممکن است اگر چه معقول نباشد» (شین، ۱۳۸۱ ق: ۱۲۴).

خداوند در قرآن کریم، معتقدین به این باور غیرعقلانی را مذمت کرده است:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۚ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ

أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ آن‌ها

که گفتند: خدا، همان مسیح بن مریم است، به طور مسلم کافر شدند؛ بگو: اگر

خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند

هلاک کند، چه کسی می‌تواند جلوگیری کند؟ (آری) حکومت آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن خداست؛ هر چه بخواهد، می‌آفریند؛ (حتی انسانی بدون پدر، مانند مسیح) و او، بر هر چیزی تواناست» (مائده: ۱۱۷).

حال که نزول خدای تعالی بر پهنه جامعه انسانی برای اعمال حاکمیت و تولی بر آن، ناممکن است، بی‌تردید متولیان امر، باید معرفی شوند. همان‌گونه که امام صادق (ع) می‌فرماید: «خداوند، برتر و بزرگ‌تر از آن است که زمین را بدون [شناساندن] امامی عادل واگذارد» (صدوق، بی‌تا: ۲۲۹).

خداوند متعال، در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يُهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ؛ و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند» (سجده: ۲۴).

این افراد در وهله اول، انبیای الهی هستند که تحت تربیت خاص الهی و مجاهدت‌های معنوی به مقامات عالی انسانی رسیده‌اند. رسالت انبیا اجرای اوامر الهی و استوار نمودن عدالت در جامعه است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم را قیام به عدالت کنند» (حدید: ۲۵).

به خاطر همین رسالت خطیر است که راجع به پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» (احزاب: ۶)

و در آیه دیگر تأکید نمود:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا؛ (ای پیغمبر) ما قرآن را به حق به سوی تو فرستادیم تا به آنچه خدا (به

وحی خود) بر تو پدید آورده میان مردم حکم کنی و نباید به نفع خیانت‌کاران (با مؤمنان) به خصومت برخیزی» (نساء: ۱۰۵).

حاکمیت در این آیه، مطلق است و شامل حکم ولایی، حکومتی و قضایی بر اساس وحی الهی است؛ بنابراین، حکومت پیامبر ﷺ مربوط به جنبه نبوت ایشان است نه نبوغ و توانایی‌های فردی آن حضرت.

ممکن است این شبهه مطرح شود که اگر حکومت یکی از شئون نبوت است، پس چرا در آیات متعدد قرآن کریم وظیفه پیامبر را ابلاغ وحی، انداز و تبشیر دانسته است؟ آیاتی نظیر: «وَمَا عَلَيَّ الرُّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ؛ و بر رسول جز ابلاغ روشن رسالت تکلیفی نیست» (نور: ۵۴)؛ «إِنَّا أَنَا إِلَهٌ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت‌دهنده گروهی که اهل ایمان- اند» (اعراف: ۱۸۸)؛ و به استناد آیه شریفه «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لِّسْتَعْلِمَهُمْ بِمُصِطِرٍّ؛ پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای تو سلطه‌گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی» (غاشیه: ۲۱-۲۲). اگر پیامبر بر مردم تسلطی نداشته است، چگونه می‌تواند با تشکیل حکومت، مردم را به فرامین خود دستور دهد؟

این سخن ناشی از عدم نگرش جامع به آیات قرآنی است؛ زیرا در آیات متعدد دیگری به صراحت دستور به اطاعت از رسول اکرم ﷺ در تمام امور داده شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر را» (نساء: ۵۹؛ نیز ر.ک: مائده: ۹۲؛ محمد: ۳۳؛ تغابن: ۱۲)؛ «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ؛ و میان آنان بر طبق آنچه خدا نازل کرده است داوری کن و از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش که مبادا تو را از بخشی از آنچه خدا به سویت نازل کرده است، منحرف کنند» (مائده: ۴۹).

وجه جمع این دودسته از آیات بدین صورت است که در مقام هدایت و دعوت به خداوند، هیچ اجباری نیست و برای پیامبر امکان اعمال زور و اجبار نیست (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱۲ / ۲۴۱-۲۴۲)؛ بلکه باید با حکمت و اندرز نیکو آن‌ها را به حق و حقیقت هدایت کنند: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ

بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ؛ با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است» (نحل: ۱۲۵).

ولی هنگامی که شخص با شناخت و اختیار خویش، ایمان آورد، پایبندی به لوازم ایمان ضروری است: «يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَنُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَذُوا بِسَبِيلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛ و می‌گویند: «به بعضی ایمان می‌آوریم و بعضی را انکار می‌کنیم» و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند. آن‌ها کافران حقیقی‌اند؛ و برای کافران، مجازات خوارکننده‌ای فراهم ساخته‌ایم. (ولی) کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آورده و میان احدی از آن‌ها فرق نمی‌گذارند، پاداششان را خواهد داد؛ خداوند، آمرزنده و مهربان است» (نساء: ۱۵۰-۱۵۲).

سؤال اساسی آن است که بعد از ختم نبوت، تکلیف حاکمیت الهی چه می‌شود؟

در پی دستور الهی:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ ای فرستاده ما، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی (گویی هیچ) پیام او را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از (فتنه و شر) مردم نگه می‌دارد، بی‌تردید خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند» (مائده: ۶۷).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر الهی، در غدیر خم در جمع بیش از صد هزار مسلمان، حاکمیت الهی را بعد از خود به حضرت علی رضی الله عنه سپردند و مردم با آن حضرت بیعت کردند (ر.ک: امینی، ۱۴۲۱: ۱/ ۶۵۱-۶۶۹). رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موقعیت‌های دیگر هم به ولایت حضرت علی رضی الله عنه وصایت کردند (ر.ک: محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۹، ج ۲). همان‌گونه که در منابع شیعه و سنی جانشینان آن حضرت دوازده نفر معرفی شده‌اند. «لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة، أو يكون عليكم إثناعشر خليفة»؛

«لا يزال هذا الأمر صالحاً حتى يكون إثناعشر أميراً»؛ «لا يزال الناس بخيرٍ إلى إثنى عشر خليفة» (ر.ک: البخاری، ۲۰۰۴: ۷۰۰/۹؛ مسلم، ۱۴۰۷ ق: ۱۲/۳۰۲ و احمد بن حنبل، ۱۳۹۹ ق: ۳۴/۴۱۰-۵۲۳).

بنابر تفکر سیاسی اسلام، در زمان غیبت پیشوای معصوم، نمی‌توان رأی بر تعطیلی حاکمیت الهی داد؛ اما چه کسی باید عهده‌دار اعمال حاکمیت الهی در این دوران شود؟ در روایات اسلامی، ویژگی حاکم به طور کلی اعم از دوران حضور و غیبت معصوم بیان شده است. حضرت علی (علیه السلام) ویژگی حاکم بر مردم را چنین برمی‌شمرد: «ای مردم، آن که تواناترین مردم به حکومت و داناترین آنان به امر خدا در کار حکومت است از همه به حکومت شایسته‌تر است» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳).

امام حسین (علیه السلام) - در نامه‌اش به کوفیان - می‌نویسد: «به جان خودم سوگند، امام و پیشوا کسی نیست مگر آن که بر اساس کتاب خدا حکومت کند، عدل و داد را بر پا دارد، پایبند دین حق باشد و خود را وقف در راه خدا کند» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۴: ۱/ح ۱۸۰۰۹۱۹).

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«از حکومت کردن بپرهیزید که آن مخصوص امام عالم و عادل بین مسلمین است» (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ ق: ۱۷/۲۷؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق: ۳/۵).

در روایات، فقیهان عادل به‌عنوان جانشینان ائمه معصومین (علیهم السلام) برای اعمال ولایت الهی معرفی شده‌اند: «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله عليهم؛ و اما در رخدادهایی که پیش می‌آید به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم» (صدوق، بی‌تا: ۴۸۳؛ طوسی، ۱۳۸۵ ق: ۱۷۷).

دلالت این حدیث، بر ولایت فقیهان عادل، روشن است چراکه مقصود از حوادث واقعه چیزی جز رویدادهای اجتماعی و رفتاری‌های جامعه اسلامی نیست؛ زیرا کسی که در ارتباط با نواب امام مهدی (علیه السلام) است و از طریق آنان چاره مشکلات خود را از حضرت ولی عصر (علیه السلام) می‌جوید، این نکته را نیک می‌داند که باید در احکام فردی خود به فقها مراجعه کند؛ چنان‌که این کار در زمان پیشوایان معصوم، امری متداول بوده است (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۷: ۶۸-۶۹) و تأکید بر فقاہت و دانش دین، برای اعلام این است که حکومت باید در تمام شئون مطابق اراده الهی و فرامین پروردگار باشد.

از آنجا که ولایت فقیهان، ادامه ولایت معصومین علیهم السلام است، همه وظایف و اهداف حکومت اسلامی در زمان حضور معصومین و نیز در زمان غیبت، برابر است. از این رو امام خمینی رحمته الله علیه می-فرماید:

«تمام اموری که برای پیامبر و ائمه مربوط به حکومت و سیاست است، برای فقیه عادل نیز ثابت است و تفاوت گذاشتن عقلانی نیست» (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق: ۲/۴۶۷).

البته ایشان برای دفع توهّم هم‌شأنی فقها با معصومین در درجات معنوی و کمالات انسانی می-فرمایند:

«وقتی می‌گوییم ولایت را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ‌کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها، همان مقام ائمه علیهم السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت - یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس - یک وظیفه سنگین و مهم است، نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد» (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۴۰).

اعتقاد به هم‌ترازی فقهای عادل در ولایت ظاهری بر امور جامع، مورد قبول بسیاری از علمای اسلام بوده، حتی برخی ادعای اجماع کرده‌اند؛ از جمله صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶ ق) از محقق کرکی (متوفای ۹۴۰) نقل اجماع بر این مسئله می‌کند و بعد از آن می‌فرماید: «اگر ولایت فقیه، گسترده و فراگیر نباشد، هرآینه بسیاری از امور مربوط به جامعه تشیع به تعطیلی می‌انجامد. از این رو شگفت‌آور است که [پس از این همه دلایل عقلی و نقلی روشن] برخی از مردم در این باره وسوسه و تشکیک کرده، گویا از فقاہت، بویی نبرده و از فهم رموز سخنان معصومین، بهره‌ای نبرده‌اند» (النجفی، بی تا: ۱۵/۳۹۷).

ملاحمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵ ق) نیز در تبیین مقام ولایت عام فقها بر امور جامعه می‌فرماید:

«در همه آنچه را که پیامبر و امام، به عنوان پیشگامان مردم در دژهای استوار اسلام، دارای ولایت هستند، فقیه نیز در آن‌ها دارای ولایت است، مگر اینکه دلیلی خاص، امری را استثنا کرده باشد ... دلیل بر این مقام فقیه، ابتدا اجماع

اصحاب است که بسیاری از آنان ولایت فقیه را به صراحت جزء مسلمات دانسته‌اند، سپس مضمون صریح اخبار است که فقیه را به عنوان وارث انبیاء امین رسل، خلیفه رسول و ... تلقی نموده‌اند و اینکه وی مرجع در تمام حوادث بوده و جریان امور جامعه و اختیار صدور احکام بر عهده اوست و همو کفیل و سرپرست امت است» (النراقی، ۱۴۱۷ ق: ۵۳۶-۵۳۷).

محقق نائینی (متوفای ۱۳۵۵ ق) نیابت فقها را در امور حکومتی و سیاسی جزء قطعیات مذهب می‌شمارد (نائینی، ۱۳۸۲: ۷۵).

حاصل بحث از مبنای نقلی مردم-سالاری دینی آن است که بنابر ادله نقلی، از یک سوی حاکمیت حقیقی عالم هستی به ویژه انسان‌ها از آن خداست و همو انسان را در تعیین سرنوشت خویش مختار قرار داده است. از دیگر سوی، اسلام با معرفی خود به عنوان آیین حق، جامع و جهان-شمول، اعلام می‌دارد که اسلام تنها آیین انتظام بخش عرصه‌های زندگی بشری است و در پیشگاه خدای تعالی غیر اسلام، آیین دیگری پذیرفته نیست؛ اما حاکمیت اسلام بر تمام عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، از رهگذر عمل به قوانین اسلام از روی اراده و اختیار انسان‌ها و پذیرش تولی افرادی است که از مآذونیت الهی برخوردار می‌باشند.

تبیین عقلی مردم-سالاری دینی

از دیدگاه عقل، اطاعت از فرامین الهی واجب است؛ چراکه خداوند خیر محض و کمال مطلق است و تبعیت از کمال مطلق، امری بدیهی است که تصور دقیق آن، ما را به تصدیق می‌رساند؛ اما پرواضح است که به حکم عقل، رتق وفتق مستقیم امور انسانی از سوی خداوند، محال است، بلکه باید انسان-هایی عهده‌دار این امر شوند که به مقام خلیفه الهی نائل و با مظهریت اسماء و صفات الهی، عالم به اراده الهی شوند و تنها بانگیزه اطاعت از پروردگار، رهبری جامعه را عهده‌دار شوند؛ اما این افراد چگونه باید شناسایی شوند؟ آیا از طریق ارزیابی‌های متعدد بشری یا رجوع به نظر اکثریت ممکن است؟ واضح است که انتخاب چنین شخصیتی که لازمه‌اش، اشراف بر تمام ابعاد وجودی انسان کامل است از عهده انسان‌ها خارج است و به حکم عقل باید خود خداوند چنین افرادی را معرفی و نصب کند.

از دیگر سوی، عالم مخلوق خدایی است که کمال مطلق است؛ از این‌رو باید بهترین نظم و قانون بر اساس عدالت را داشته باشد و به عبارتی باید نظام احسن باشد. در نظام احسن چون انسان-

ها از نظر کمال درجات متفاوتی دارند، عقل حکم می‌کند، حق حاکمیت برای کسانی است که از دیگر انسان‌ها در زمینه‌های مختلف کامل‌ترین باشند تا بتوانند استعدادهای جامعه بشری را به فعلیت برسانند. انسانی که می‌خواهد رهبری جامعه انسانی را عهده‌دار شود، نمی‌تواند ناقص باشد، بلکه باید خود در کمال انسانی به فعلیت رسیده واجد عصمت یا ملکه عدالت و تقوی باشد تا بتواند جامعه را از ورطه جهل و گناه برهاند؛ چراکه فاقد شیء، معطی شیء نمی‌تواند باشد.

برای اثبات ضرورت حکومت انسان کامل، می‌توان از برهان حرکت نیز مدد جست. فلاسفه حرکت را به خروج تدریجی یک چیز از قوه به فعل تعریف کرده‌اند (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م: ۳/ ۲۱) که نیاز به شش چیز دارد: مبدأ، منتهی، مسافت، زمان، متحرک و محرک.

اگر جامعه را به عنوان متحرکی در نظر بگیریم که دارای استعداد و قوه‌هایی است که می‌خواهد به سمت فعلیت یافتن حرکت کند، نیاز به محرک دارد. این محرک خود باید فعلیت امر بالقوه را داشته باشد و الا نمی‌تواند فعلیت‌بخش امر دیگری باشد. مثلاً برای گرما بخشیدن به آب و حرکت دمای آب به سمت نقطه جوش، نیاز به محرکی (آتش) داریم که بالفعل گرما را داشته باشد. رهبر جامعه باید واجد کمالاتی باشد که می‌خواهد انسان‌ها را به سمت آن هدایت کند و به عبارتی رهبر جامعه باید از هر حیث کامل باشد.

بنابراین، از حیث عقلی حاکمیت مستقل و بالذات از آن خدای تعالی است و در مرحله نخست، اعمال این حاکمیت بر عهده انسان کامل است؛ اما در دوران حرمان جامعه انسانی از وجود ظاهری انسان کامل، بی‌تردید نمی‌توان به تعطیلی حاکمیت الهی حکم نمود و به حکم عقل کسی باید زعامت مردم را بر عهده گیرد که تا حد امکان به دایره وجودی انسان کامل، نزدیک باشد؛ هم عالم به اراده و احکام الهی باشد، هم خودش تا حد ممکن از خطا و گناه برحذر باشد و هم از توان مدیریتی بالایی برخوردار باشد. چنین شخصی جز فقیه عادل جامع‌الشرایط نیست.

از دیگر سوی چون اصل اولی بر اختیار انسان است، حاکمیت انسان کامل در صورتی تحقق می‌یابد که انسان‌ها آن را بپذیرا شوند. البته به حکم عقل انسان در اعمال اختیار خود نباید راه ناصواب را برگزیند. بر این اساس، سیره معصومین بر محوریت انتخاب مردم بوده است. پیامبر اسلام ﷺ از طرف خداوند مأمور می‌شود تا نسبت به ولایت حضرت علی علیه السلام از مردم بیعت بگیرد (ر.ک: امینی، ۱۴۲۱ ق: ۱/ ۶۵۱-۶۶۹)؛ و در تبیین اختیار مردم در پذیرش ولایت الهی آن حضرت، می‌فرماید: «پسر ابی‌طالب! ولایت اتم حق توست. اگر به درستی و عافیت، تو را سرپرست خود کردند و با رضایت درباره تو به وحدت نظر رسیدند، امرشان را به عهده گیر و بپذیر، اما اگر درباره تو به اختلاف

افتادند، آنان را به خواست خود واگذار؛ زیرا که خداوند گشایشی به روی تو باز خواهد کرد» (الطبری الامامی، ۱۴۱۵ ق: ۴۱۷؛ ابن طاووس ۱۴۱۲ ق: ۲۴۸-۲۴۹).

در حدیثی دیگر می‌فرماید: «یا علی! تو مانند کعبه‌ای که نزدش می‌روند و نزد کسی نمی‌رود. پس اگر مردم نزد تو آمدند و ولایت و حکومت را به تو سپردند، از آنان بپذیر و اگر نیامدند، نزد آنان مرو» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۷۸/۴۰).

بر اساس این سفارش، گرچه ثبوت ولایت امت برای امام علیه السلام به اذن الهی و تنصیب پیامبر صلی الله علیه و آله است، اما تصدی امور مسلمین، منوط به پذیرش مردم است. به عبارتی مشروعیت ولایت به امر الهی است اما بدون پذیرش و اقبال مردم، حاکم الهی نمی‌تواند با قهر و غلبه تصدی حکومت را به عهده بگیرد؛ و لذا امام علی علیه السلام می‌فرماید: «آنچه بر مسلمانان، بعد از کشته شدن یا فوت امامشان، بر اساس حکم خداوند و حکم اسلام واجب است، این است که عملی انجام ندهند و دست به کاری نزنند و دست یا پا جلو نگذارند و قبل از هر اقدامی، به انتخاب رهبری پاک‌دامن، عالم، پرهیزگار و آشنا به قضا و سنت نبوی بپردازند تا کار آنان را سامان دهد و بین آنان حکومت نماید» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۱۴۴/۳۳).

به همین خاطر، حضرت علی علیه السلام شرط پذیرفتن حکومت را پذیرفتن مردم معرفی می‌کند:

«ای مردم، این حکومت شماست، هیچ‌کس را در آن حقی نیست، جز کسی که شما برگزینید و امارت دهید.» (الطبری الامامی، ۱۴۱۵ ق: ۳/۴۵۶).

آن حضرت در بیان علت پذیرفتن خلافت به استقبال مردم اشاره فرموده‌اند:

«لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کفّة ظالم و لا سغب مظلوم لأتقیت حبلها علی غاربها؛ اگر حضور حاضر و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود و اگر نبود عهده‌ی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم‌بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت ننمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می‌انداختم» (نهج البلاغه، خطبه سه).

امام حسن مجتبی علیه السلام قبل از صلح، نامه‌ای به معاویه نوشت که در آن حوادث پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و فرمود: «همانا که علی علیه السلام که رحمت خداوند بر او باد، زمانی که رهسپار آخرت گردید ... مسلمانان مرا پس از وی مسئول و ولی امر و حاکم قرار دادند

... و اگر تو چنین کنی و به حرف‌هایم گوش دهی و عمل کنی، بهره‌ای وافر خواهی داشت و مسلمانان را در آن مصلحت باشد پس از شناوری در باطل دست بردار و در آن جریانی که مردم وارد شده‌اند، داخل شو و با من بیعت کن» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۴۴/۴۰).

امام حسین علیه السلام نیز شرط قبول دعوت مردم کوفه را، پذیرفتن مردم و نخبگان کوفه معرفی می‌کند: «من پسرعمویم مسلم را به سوی شما می‌فرستم اگر او به من بنویسد که نظر اکثریت شما و به خصوص فرزندانگان و شخصیت‌های شایسته شما مطابق با نامه‌هایی است که نوشته‌اید به سوی شما خواهم آمد» (مفید، ۱۴۱۳ ق: ۲/۳۹).

با توجه به مطالب پیش گفته روشن می‌شود که گرچه حاکمیت اصیل، حق و مشروع از آن خداست و به حکم عقل، مشروعیت هر نظام سیاسی مبتنی بر اذن الهی است؛ اما اقتضای اراده تکوینی خداوند، حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش است و لذا خداوند، با ارائه ادله متقن و اتمام حجت، از انسان می‌خواهد که برای نیل به سعادت جاویدان، سرنوشت خویش را در چارچوب حاکمیت و فرامین حق و مشروع او قرار دهند.

نکته مهم در تبیین عقلی نظریه مردم-سالاری دینی، آن است که حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش هرگز به معنای اعطای حقانیت برای حاکمیت نیست؛ زیرا حقانیت و مشروعیت، امری اعتباری و منوط به انظار متکثر، متحول و منفعل نیست؛ بلکه حقانیت در اعمال قدرت و تصرف در اراده انسان‌ها، در گرو مالکیت و حاکمیت حقیقی است و چنین امری در اختیار هستی‌بخش عالم است و تنها با اذن و اجازه او حق تصرف ایجاد می‌شود، بنابراین مردم با رأی خود، نه اعطا کننده مشروعیت به حاکمیت مآذون از ناحیه خداوند، بلکه زمینه‌ساز تحقق آن خواهند بود.

این ویژگی درست برعکس نظریه مردم-سالاری غربی است که برخی مشروعیت حکومت را از «قرارداد اجتماعی» می‌دانند، بدین معنا که بین مردم و حکومت قراردادی منعقد می‌شود که مردم خود را ملزم به پیروی از دستورات حکومت می‌دانند و حکومت نیز خود را ملزم به ایجاد نظم و رفاه و امنیت می‌کند. برخی دیگر «رضایت شهروندان» را معیار مشروعیت می‌دانند؛ به عبارتی اگر مردم از حکومت راضی بودند، اطاعت از دستورات حاکمان لازم است. برخی دیگر «اراده عمومی» را ملاک مشروعیت معرفی می‌کنند که اگر حکومتی با اراده و رأی همه یا اکثر مردم برپا شود، مشروع است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۱/۲۴-۲۵).

وجه مشترک سه نظریه فوق، این است که خواست مردم، ملاک مشروعیت است؛ و چون نقش تبلیغات و وعده‌های دروغین یا اعمال نفوذ احزاب قدرتمند تردیدناپذیر است و مردم ابزاری برای

ریاست‌طلبی و منفعت‌طلبی احزاب می‌شوند؛ ممکن است مردم به حاکم و نظام حکومتی رأی ندهند، هر چند که به دنبال مصالح واقعی مردم باشد و یا خواستار حکومتی شوند که برخلاف مصالح مردم اقدام نماید و ارزش‌های انسانی و اخلاقی را رعایت نکند.

صرف‌نظر از ایراد فوق، از آنجا که اتفاق آرای همه مردم بر یک نفر عملاً ممکن نیست، رأی اکثریت رأی‌دهندگان ملاک مشروعیت است نه رأی تمام واجدین شرایط رأی دادن؛ چون بسیاری از مردم در انتخابات شرکت نمی‌کنند و گاهی شخص پیروز در انتخابات، منتخب درصد کمی از مردم است. حال چنین حاکمی چگونه حق حاکمیت بر تمام مردم را داراست؟

مطلب دیگر اینکه بنابر مشروعیت مردمی، اگر به هر دلیلی نظر مردم برگشت، باید حاکم از وکالت برای اعمال حاکمیت ساقط می‌شود، درحالی که در دموکراسی‌های جهان، حاکم حداقل تا چهار سال مشروعیت دارد چه مردم بپذیرند و چه نپذیرند.

اما در مردم-سالاری دینی، به دلیل عصمت در پیامبر و ائمه علیهم‌السلام تخلف از اراده الهی محقق نمی‌شود و در زمان غیبت، ولی فقیه به محض اینکه برخلاف اراده الهی اقدام کند، از حق ولایت منعزل می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۲۱۱).

نتیجه‌گیری

یکی از مباحث اساسی در فلسفه سیاست «نقش اراده مردم در فرآیند قدرت» است. اهمیت این بحث، تبیین مبانی نقلی و عقلی نقش اراده الهی و اراده مردم در استقرار و بقای حاکمیت دینی را ضروری می‌سازد تا شمایل مردم-سالاری دینی در تحفظ حاکمیت بالذات خداوند و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و نقش محوری مشارکت آنان در فرایندهای مدیریتی نمایان شود.

حاصل بحث از مبنای نقلی مردم-سالاری دینی آن است که بنابر ادله نقلی، از یک سوی حاکمیت حقیقی عالم هستی به ویژه انسان‌ها از آن خداست و همو انسان را در تعیین سرنوشت خویش مختار قرار داده است. از دیگر سوی، اسلام به عنوان دین حق، جامع و جهان‌شمول، تنها آیین انتظام بخش عرصه‌های زندگی بشری است و در پیشگاه خدای تعالی غیر اسلام، آیین دیگری پذیرفته نیست؛ اما حاکمیت اسلام بر تمام عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، از رهگذر اراده و اختیار انسان‌ها در عمل به قوانین اسلام و پذیرش تولی افرادی است که از مآذونیت الهی برخوردار می‌باشند.

حاصل بحث از مبنای عقلی مردم-سالاری دینی آن است که با توجه به اینکه خداوند خیر

محض و کمال مطلق است، به حکم عقل، جامعه باید تحت ولایت و حاکمیت خدای تعالی باشد. از دیگر سوی، چون نظام آفرینش، نظام احسن است؛ بنابراین، متولیان امور انسان‌ها باید کسانی باشند که در کمال انسانی به فعلیت رسیده، واجد عصمت یا ملکه عدالت و تقوی باشند تا بتوانند جامعه را از ورطه جهل و گناه برهانند. برای نیل به این نتیجه می‌توان از برهان حرکت نیز مدد جست. با این توضیح که اگر جامعه را به عنوان متحرکی در نظر بگیریم که دارای استعداد و قوه‌هایی است که می‌خواهد به سمت فعلیت یافتن حرکت کند، نیاز به محرک دارد. این محرک خود باید فعلیت امر بالقوه را داشته باشد و الا نمی‌تواند فعلیت‌بخش امر دیگری باشد؛ یعنی رهبر جامعه باید واجد کمالاتی باشد که می‌خواهد انسان‌ها را به سمت آن هدایت کند و به عبارتی رهبر جامعه باید از هر حیث کامل باشد.

بنابراین، از حیث عقلی حاکمیت مستقل و بالذات از آن خدای تعالی است و در مرحله نخست، اعمال این حاکمیت بر عهده انسان کامل است؛ اما در دوران حرمان جامعه انسانی از وجود ظاهری انسان کامل، بی‌تردید نمی‌توان به تعطیلی حاکمیت الهی حکم نمود و به حکم عقل کسی باید زعامت مردم را به عهده بگیرد که به دایره وجودی انسان کامل نزدیک باشد؛ هم عالم به اراده و احکام الهی باشد، هم تا حد ممکن از خطا و گناه برحذر باشد و هم از توان مدیریتی بالایی برخوردار باشد. چنین شخصی جز فقیه عادل جامع‌الشرایط نیست.

اما چنین حاکمیتی در صورتی تحقق می‌یابد که انسان‌ها آن را پذیرا شوند. البته به حکم عقل انسان در اعمال اختیار خود نباید راه ناصواب را برگزیند. منتها نکته مهم آن است که حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش هرگز به معنای اعطای حقانیت برای حاکمیت نیست؛ زیرا حقانیت در اعمال قدرت و تصرف در اراده انسان‌ها، نه امری اعتباری و منوط به انظار متکثر، متحول و منفعل؛ بلکه در گرو مالکیت و حاکمیت حقیقی است و چنین امری در اختیار هستی‌بخش عالم است و تنها با اذن و اجازه او حق تصرف ایجاد می‌شود، بنابراین مردم با رأی خود، زمینه‌ساز تحقق حاکمیت مأذون خواهند بود و نه اعطا کننده مشروعیت به آن.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات حضور، ۱۳۷۹.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، من لایحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه مدرسین.

۴. ابن طاووس، علی بن موسی، ۱۴۱۲ ق، **کشف المحجّه ثمره المهجه**، قم: النشر الاعلام الاسلامی.
۵. احمد بن حنبل، الشیبانی المروزی، ۱۳۹۹ ق، **مسند احمد**، بیروت: موسسه الرساله.
۶. ارسطو، ۱۳۴۹، **سیاست**، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۷. افلاطون، ۱۳۸۰، **جمهوری**، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کایوانی، تهران: انتشارات خوارزمی.
۸. امام خمینی، سید روح الله، ۱۴۱۵ ق، **کتاب البیع**، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۹. امام خمینی، سید روح الله، ۱۳۷۷، **ولایت فقیه**، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. امینی، عبدالحسین، ۱۴۲۱ ق، **الغدیر**، قم: مرکز الغدیر للدراسات.
۱۱. آقابخشی، علی، ۱۳۶۳، **فرهنگ علوم سیاسی**، تهران: نشر تندر.
۱۲. البخاری محمد بن اسماعیل، ۲۰۰۴ م، **صحیح البخاری**، کتاب الاحکام، بیروت: دارالمعرفه.
۱۳. پرویزی فر، پرویز، ۱۳۲۹، **سیر حکومت مشروطه در انگلستان**، ج ۱، تهران: شرکت سهامی.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، **ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت**، قم: نشر اسراء.
۱۵. حنا الفاخوری و خلیل الجر، ۱۳۶۷، **تاریخ فلسفه در جهان اسلام**، ترجمه عبر الحمید آیتی، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
۱۶. خامنه‌ای، سید علی، ۱۳۷۹، **بیانات در دیدار کارگزاران نظام**، ۱۳۷۹/۰۹/۱۲، برگرفته از سایت <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۳۰۳۹> قابل دسترس در تاریخ ۹۶/۴/۲۶
۱۷. رودی، کارلتون کلایمر، جیمز آندرسن، توتون و کویمبی کریستول، کارل، ۱۳۵۱، **آشنایی با علم سیاست**، ترجمه بهرام ملکوت، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
۱۸. سبحانی، جعفر، ۱۳۶۲، **مبانی حکومت اسلامی**، چاپ اول، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین
۱۹. سدیدپور، سعیده سادات و دیگران، «**الگوی حکومت مردم سالاری دینی مبتنی بر بیانات مقام معظم رهبری (دامت برکاته)**»، مدیریت اسلامی، پاییز ۱۳۹۴، شماره ۳: ۷۱-۹۴
۲۰. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، **وسائل الشیعه**، قم: موسسه آل البيت.
۲۱. شین، یوسف حامد، ۱۳۸۱ ق، **مقارنقه الادیان مسیحیت**، بنگاری: جامعه قاریندس.
۲۲. صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، بی تا، **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال**، ترجمه علی

اکبر غفاری، تهران: مکتبه الصدوق.

۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۳ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: اسماعیلیان.
۲۴. الطبری الامامی، محمد بن جریر، ۱۴۱۵ ق، *المسترشد فی امامه امیرالمومنین علی بن ابی طالب*، تهران: موسسه الثقافه الاسلامیه.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۵ ق، *کتاب الغیبه*، نجف اشرف: مکتبه الصادق
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۸، *اصول کافی*، تهران: مکتبه الصدوق.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، *بحار الانوار*، چاپ دوم، بیروت: موسسه الفاء.
۲۸. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۷۹، *موسوعه الامام علی ابن ابی طالب فی الکتاب و السنه و التاريخ*، قم: دارالحديث.
۲۹. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۴، *دانش نامه میزان الحکمه*، قم: دارالحديث.
۳۰. مدنی، سید جلال الدین، ۱۳۶۶، *حقوق اساسی در جمهوری اسلامی*، ج ۵، تهران: سروش.
۳۱. مسلم، ابن حجاج القشیری، ۱۴۰۷، *صحیح مسلم بشرح النووی*، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۲. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱، *پرسش ها و پاسخ ها*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
۳۳. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱، *نظریه سیاسی اسلام*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
۳۴. مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ ق، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، قم: موسسه آل البيت
۳۵. ملاصدرا، ۱۹۸۱ م، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۳۶. میشل، توماس، ۱۳۷۷، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۳۷. نائینی، محمدحسین، ۱۳۸۲، *تنبیه الامه و تنزیه المله*، قم: موسسه بوستان کتاب.
۳۸. النجفی، محمدحسن، بی تا، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

